

عنوان پادکست: راحاب و ریسمان قرمز رهایی

## راحاب و ریسمان قرمز رهایی (بخش ۳) شفاعت یک مادر و خواهر

**نازی:** آیا می‌دانید که باورهای شما از اهمیت زیادی برخوردارند؟

**سابرینا:** آنچه که شما در باره خدا باور دارید، تعیین کننده طرز مقابله شما بر علیه گناه است. باورهای شما در باره خدا تعیین می‌کند تا چه حد برای خدا خواهید ایستاد. و این فقط در رابطه با مقابله با وسوسه‌های گناه‌آلود نیست. باورهای شما در باره خدا نشان خواهد داد که چقدر حاضرید از معیارهای او اطاعت کنید حتی اگر مخالف فرهنگ رایج اطراف شما باشد.

**نازی:** دوستان عزیز، با برنامه‌ای دیگر از پادکست «دل‌هایمان احیا کن» با صدای سابرینا اصلان در خدمت شما شنوندگان گرامی هستیم.

همانطور که می‌دانید، ما در حال بررسی زندگی زنی به نام راحاب در یک سری برنامه تحت عنوان راحاب و ریسمان قرمز رهایی هستیم.

**سابرینا:** امروز هم به ادامه مطالعه در باره زندگی یکی از زنان مؤمن عهد عتیق می‌پردازیم. اما او از ابتدا این چنین سابقه روشنی نداشت. او گذشته گناه‌آلود و تاریکی را تجربه کرده بود. او زنی بود گناهکار. اما نکته اصلی این است که همه ما از این چنین سابقه‌ای برخوردار هستیم: گناهکار ... ما گناهکار متولد شده‌ایم و تنها فیض خداست که می‌تواند ما را تبدیل به زنی مؤمن و پاک کند.

راحاب زنی بود که در کتاب مقدس، در عهد عتیق و عهد جدید، از او به عنوان راحاب فاحشه یاد شده است. این نشان می‌دهد که هر سابقه گناه‌آلودی که ما در زندگی خود داشته باشیم، خدا قادر است که با فیض خود ما را نجات دهد. در این مطالعه خواهیم دید که خدا چگونه این زن گمشده را یافت، در قلب او بذر ایمان کاشت و او را به جمع ایمانداران پیوند داد.

پس اگر کتاب مقدس داشته باشید، لطفاً بیایید با هم به عهد عتیق، کتاب یوشع، فصل دوم مراجعه کنیم. اگر به یاد داشته باشید، دو نفر جاسوس از اسرائیل فرستاده شدند و آنها به خانهٔ راحاب، که بر دیوارهای شهر اریحا بنا شده بود، رفتند. سپس خبر به گوش پادشاه می‌رسد که دو جاسوس اسرائیلی وارد شهر شده‌اند. پادشاه پیام‌آورانی به خانهٔ راحاب می‌فرستد تا راحاب آنها را تسلیم کند. اما دیدیم که راحاب سر باز می‌زند و فرستادگان پادشاه را می‌فرستد تا بروند. ولی دو جاسوس را در پشت بام، زیر ساقه‌های کتان مخفی می‌کند.

ما در برنامه قبل به آیه ۸ رسیدیم. این آیه اینطور می‌گوید: «پیش از آنکه جاسوسان بخوابند، راحاب بر بام آمد و بدیشان گفت: "می‌دانم که خداوند این سرزمین را به شما داده و ترس شما بر ما مستولی شده است و همهٔ ساکنان این سرزمین از حضور شما گداخته شده‌اند. زیرا شنیده‌ایم که چگونه آنگاه که از مصر بیرون می‌آمدید، خداوند آب دریای سرخ را پیش روی شما خشکانید."»

و احتمالاً راحاب در آن زمان تنها یک دختر بچه بود چون این اتفاقات ۴۰ سال پیش افتاده بود. اما او اینها را شنیده بود.

«با شنیدن اینها دل‌های ما گداخته شد و دیگر روحیه‌ای برای مقابله با شما در کسی باقی نماند. زیرا یهوه خدای شما، هم بالا در آسمان و هم پایین بر زمین، خداست.»

راحاب ایمان آورده بود که یهوه هم بالا در آسمان و هم پایین بر زمین خدای حقیقی است. او این حقیقت را باور داشت و آن را به عنوان اعتراف ایمان بر زبان خودش آورد. اما این ایمان از کجا آمد؟ از شنیدن ... شنیدن در بارهٔ خدا.

توجه کنید او دو بار از کلمهٔ شنیدن استفاده می‌کند. یک بار می‌گوید: «شنیده‌ایم که چگونه خداوند آب دریای سرخ را پیش روی شما خشکانید و پادشاهان آن طرف رود اردن را شکست داد.» و سپس ادامه می‌دهد که «با شنیدن اینها دیگر روحیه‌ای برای مقابله با شما نماند.»

او در واقع می‌گوید: من شنیدم و حالا ایمان دارم. شاید زیاد دربارهٔ این خدا نمی‌دانم. ولی به آنچه که تا به این حد میدانم، ایمان دارم که حقیقی است.

آیه ۱۲ این چنین ادامه می‌دهد: «پس حال برایم به خداوند سوگند یاد کنید که همانگونه که من به شما محبت کردم، شما مرا محبت کنید.» ولی او چه محبتی در حق آنها انجام داده بود؟ قطعاً پنهان کردن آنها و تسلیم نکردن آنها به دست فرستادگان پادشاه لطف و محبتی بزرگ بود که راحاب به جاسوسان نشان داده بود.

این آیه ادامه می‌دهد: «همانگونه که من شما را محبت کردم، شما نیز بر خاندانم محبت روا خواهی داشت. پس نشانه‌ای از حسن نیت (مهربانی [ترجمهٔ مژده] ... امانت [ترجمهٔ قدیمی]) به من بدهید که پدر و مادرم، برادران و خواهرانم و هرچه را دارند زنده خواهید گذاشت و جان ما را از مرگ خواهید رهانید.» یوشع ۲: ۱۲-۱۳

آن مردان به راحاب گفتند: «جان ما ضمانت جان شما! اگر در باره این کار ما چیزی نگویی، هنگامی که خداوند این سرزمین را به ما بدهد، با شما به محبت و امانت رفتار خواهیم کرد. پس آن زن، ایشان را با طنابی از پنجره پایین فرستاد زیرا خانه او در دیوار شهر بود و او در دیوار زندگی می کرد.» (آیه های ۱۴-۱۵)

سال ها منتقدین کتاب مقدس مدعی بودند که هیچگونه شواهدی مبنی بر اینکه اصلاً جریان اریحا صحت داشته باشد، در دست نیست. یکی از دلایلی که این منتقدین مطرح می کردند این بود که هیچگونه شواهدی از اینکه خانه هایی بر دیوار این شهر بنا شده باشد، اصلاً وجود ندارد. تا این که در سال ۱۹۰۷ اتفاقی افتاد.

در سال ۱۹۰۷ دو باستان شناس آلمانی در حال حفاری بخشی از خرابه های شهر اریحا به یافته هایی رسیدند که این داستان ثبت شده در کتاب مقدس را تایید می کرد. این بقایا نشان می دهد که این شهر از استحکامات قوی و حصار محکمی برخوردار بوده است و بر روی یک تپه بزرگ بنا شده بود.

شهر اریحا بر بالای تپه ای با شیب تند و با برج و بازوی مستحکم بنا شده بود. این استحکامات بر روی یک دیوار سنگی به ارتفاع ۳/۵ تا ۴/۵ متر بنا شده بود. بر بالای این دیوار سنگی، یک دیوار آجری وجود داشت که ۲ متر ضخامت و ۶ تا ۸ متر ارتفاع داشت.

بر بالای این دیوار سنگی، دیوار خشتی دیگری نیز وجود داشت که ارتفاع پایه آن ۱۴ متر بالاتر از پایه دیوار سنگی پیرامونی بود. پس شهر اریحا بر بالای یک تپه شیب دار با دو دیوار، محافظت می شد تا مهاجمان نتوانند به درون آن رخنه کنند.

در پی حفاری های این باستان شناسان آلمانی در اوایل دهه ۱۹۰۰، بقایای این دیوارها و نیز بخش کوچکی از دیوار زیرین شهر را که هنوز سالم بود یافتند. تمام دیوارهای دیگر فرو ریخته بود، اما بخش کوچکی به ارتفاع ۲/۵ متر در قسمت شمالی شهر وجود داشت که هنوز پابرجا باقی مانده بود.

همچنین در فاصله بین دو دیوار، خانه هایی بر روی الوار ساخته شده بود که دیوار مشترکی با حصار بیرونی داشتند. برخی از این خانه ها در همین اکتشافات باستان شناسی سالم یافت شده اند. تصور می رود یکی از این خانه ها محل سکونت راحاب بوده است.

توجه کنید راحاب در آیه ۱۶ می گوید: «به کوهستان بروید مبادا به تعقیب کنندگان برخوردید. در آنجا سه روز خود را پنهان کنید تا ایشان بازگردند، آنگاه به راه خود بروید.» در اینجا ما زنی را می بینیم که اگرچه تازه ایمان آورده است و در ایمانش بسیار جوان است، اما با شجاعت برخلاف مسیری که همه می رفتند می ایستد. او ایمانی داشت که بر خلاف جریان عمومی ای که در فرهنگ اطرافش رایج بود، حرکت می کرد. او زنی است که بر ضد فرهنگ بت پرست حکمفرما قدم برمی دارد. در خدمت **دل هایمان احیا کن** نیز ما، هر زن ایماندار را تشویق می کنیم که شجاعانه چنین قدم هایی بردارد ... قدم هایی برخلاف مسیر رودخانه ای که همه در آن افتاده اند و از معیارهای بت پرستانه ضد کتاب مقدس پیروی می کنند.

راحاب عمل بسیار شجاعانه‌ای از خود نشان داد. او در واقع جاسوسانی را پنهان کرده بود که متعلق به قومی بودند که انتظار آن می‌رفت که به زودی به طرف اریحا حرکت کنند و آن را با پیروزی به تصرف خودشان درآورند. تنها عاملی که باعث شد راحاب با شجاعت این قدم را بردارد در سخنانش به آن دو جاسوس مشهود است. او به آنها می‌گوید: "من ایمان دارم که خدای شما، خداست ... خدای شما خدای حقیقی است. او خدای آسمانها و زمین است." این باعث شد که او زندگی خود را به مخاطره بیاندازد. شناخت خدایی که حتی هنوز خیلی کم در باره‌اش می‌دانست، انگیزه‌ای قوی و شجاعانه در او آفریده بود. چون واقعاً به آن یک ذره اطلاعاتی که در باره خدا دریافت کرده بود، باور داشت.

امروز ما همه کتاب مقدس را در اختیار داریم که راهها و روشها و اعمال خدا در آن ثبت شده است. معلوماتی که راحاب فقط از چند صدم درصد آنها با خبر بود.

برای ما هم بالاخره موقعیت‌هایی پیش خواهد آمد که باید بر خلاف مسیری که همه در آن شنا می‌کنند، قدم برداریم ... بر خلاف فرهنگ حاضر دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم ... بر خلاف باورهای بت‌پرستانه‌ای که به دور از شناخت خدای حقیقی است. بر خلاف راه و روش‌های زندگی که خدای کتاب مقدس آنها را تایید نمی‌کند. بله، موقعیت‌هایی پیش خواهد آمد که باید شجاعانه راه‌های دشوار و انتخاب‌های سخت را بخاطر مسیح و پیشبرد ملکوت او اختیار کنیم.

ولی شجاعت راحاب از کجا سرچشمه می‌گرفت؟ شهامت او در شناختی که از خدای حقیقی داشت ریشه داشت. دوستان عزیز! نگرش و شناخت ما از خدا همه چیز را تعیین می‌کند. در واقع، باورهای ما درباره خداست که همه قدم‌های زندگی ما را تعیین می‌کند.

آنچه را که شما درباره خدا باور دارید تعیین می‌کند که آیا در جنگ با گناه به پیروزی می‌رسید یا نه. باورهای شما در باره خدا تعیین می‌کند که آیا برای خدا می‌ایستد یا نه. و این فقط ایستادگی در مقابل وسوسه‌ها و نبرد با گناهان نیست. بلکه ایستادگی در شرایطی است که باید زندگی خود را در فرهنگ و محیطی که در آن زندگی می‌کنید به مخاطره بیاندازید.

راحاب می‌دانست که خدا، خدای حاکم مطلق است. او می‌دانست که خدا این سرزمین را به اسرائیلیان داده بود. او می‌دانست که او زیر محکومیت مرگ است و مثل هر شخص دیگری در اریحا در شرف نابودی است. او در حرف‌هایش می‌گوید: «می‌دانم که خدا این سرزمین را به شما داده است.»

او می‌دانست که به زودی تحت داوری خدا قرار خواهد گرفت. او می‌دانست که شهر اریحا به زودی نابود می‌شود و این نابودی انتظار او را هم می‌کشید. او می‌دانست که آنها به خاطر گناهانشان شایسته داوری خدا و نابودی هستند. و امروز ما با این حقیقت در عهد جدید در کتاب رومیان فصل ۵ آیه ۸ روبرو می‌شویم: «زیرا مُزدِ گناه (یا نتیجه گناه) مرگ است.» راحاب می‌دانست که مُزد و نتیجه زندگی گناه‌آلود او مرگ بود. کلام خدا برای همین

هر وقت صحبت از راحاب می‌شود، می‌گویید که فاحشه بود. این لفظ بارها و بارها تکرار می‌شود: راحاب فاحشه ... راحاب فاحشه! چرا؟ چون خدا می‌خواهد ما به یاد داشته باشیم که راحاب زنی گناهکار بود که سزاوار مرگ و داوری خدا بود.

اما حقیقتی که کلام خدا می‌خواهد به ما بیاموزد این است که اینکه شما واقعاً یک فاحشه باشید یا نباشید، فرقی نمی‌کند. همه ما گناهکار متولد شده‌ایم و تحت داوری خدا قرار داریم. ولی اگر خدا زنی مثل راحاب را می‌تواند از داوری و هلاکت ابدی نجات دهد و او را باز خرید کند، قطعاً می‌تواند من و شما را هم که عنوان فاحشه را نداریم، از عمق هلاکت نجات دهد. خدا از داستان راحاب استفاده می‌کند تا فیض خود، یعنی این هدیه پر ارزش را، برای ما ترسیم کند. و فیض یعنی هدیه‌ای فوق‌العاده با ارزش که شخص گیرنده اصلاً سزاوار دریافت آن نیست.

برای همین در آیه ۱۲ می‌گوید: «پس حال برایم به خداوند سوگند یاد کنید که همانگونه که من به شما محبت کردم، شما نیز بر خاندان من محبت روا دارید.» او می‌داند که اریحا به زودی نابود می‌شود. او می‌داند که او هم مثل بقیه خواهد مُرد اما از آنها التماس رحمت می‌کند.

راحاب در واقع به آنها می‌گوید: "التماس می‌کنم آنچه که لیاقت و مُزد گناهم هست را به من ندهید بلکه بر من رحم کنید. التماس می‌کنم به من قول بدهید یا علامتی بدهید که من و پدر و مادر و برادران و خواهرانم را از مرگ نجات دهید."

راحاب در واقع التماس می‌کند که از غضب و داوری خدا نجات بیابد. و او این خواهش را از آن دو جاسوس که در واقع نماینده یهوه خدای زنده حقیقی بودند می‌کند. او در پی پیدا کردن نجات و رهایی و در نهایت پیوستن به قوم خداست ... قومی که خدا با آنها عهدی ابدی بسته است.

او می‌دانست که این خواهش به معنی ترک قومیت و محل زندگی چهل و چند ساله و اصلیت و هویتش می‌باشد. او در حال جدا شدن از مردمی بود که سال‌ها در بین آنها زندگی کرده بود. ولی حالا، دل او در این بود که با ایمان جدیدی که یافته بود به یهوه و به قوم خدا پیوندد. او خودش را مثل شخصی می‌دید که در حال غرق شدن است و احتیاج به دستی دارد که او را نجات دهد. و حالا به نظر او، این طناب نجات در دست این دو جاسوس بود که نمایندگان یهوه بودند. راحاب می‌دانست که اگر این فرصت را از دست بدهد، دیگر امید رهایی برای او وجود ندارد. برای همین از آنها التماس رحمت و شفقت می‌کند. او از آنها می‌خواهد که به او و خانواده‌اش محبت و مهربانی نشان دهند.

کلمه محبت و یا مهربانی (که در بعضی ترجمه‌ها با کلمه احسان بیان شده) دو یا سه دفعه در این متن به کار رفته است. این واژه مربوط می‌شود به واژه عبری **חסد**! کلمه‌ای که ترجمه آن به فارسی غیر ممکن است. این کلمه یکی از غنی‌ترین واژه‌هایی است که به کرات در کتاب مقدس به کار برده شده است. این محبت، نوعی از محبت است که بر اساس یک قول، وعده، و یا پیمان بنا شده است.

هسید در واقع محبتِ وفادارانه، تغییرناپذیر، دائمی و بدون شرطی است که خدا بدون در نظر گرفتن خصوصیاتِ طرفِ مقابل، از خود ابراز می‌کند. این واژه در واقع اشاره به محبتی می‌کند که خدا در آن با اشخاص عهد و پیمان می‌بندد و در هر شرایطی این عشق و محبت را با امانت و وفاداری نسبت به آنها حفظ می‌کند ... عشق و محبتی که هیچگاه به طرف مقابل و کمبودهای او نگاه نمی‌کند بلکه بخاطرِ قول و پیمانی که از قبل بسته است در هر شرایطی بدون اینکه عهد خود را بشکنند، به محبت خود ادامه می‌دهد ... محبتی که وقتی من و شما در قعر گناهان خود غرق هستیم به نجاتِ ما می‌شتابد، ما را به قیمتی گزاف بازخیرد می‌کند، و ما را به جمعِ ایمانداران پیوند می‌دهد و هرگز ... هرگز ... و هرگز تحت هیچ شرایطی ما را ترک نمی‌کند.

و حالا وقتی که راحاب می‌گوید "مرا محبت کنید" از آنها التماس اینگونه محبتی را می‌کند. او می‌داند که خارج از هسیدِ خدا برای او امیدی نیست. او در واقع می‌گوید که من قول داده‌ام و با شما عهد بسته‌ام که شما را تسلیم نکنم. و حالا التماس می‌کند که شما هم اینگونه محبتی که بر عهد ابدی استوار است، به من نشان دهید تا من و خانواده‌ام هلاک نشویم.

راحاب می‌دانست که غضب و داوریِ خدا در حال آمدن است. پس تنها امید او پیوستن به خدا و مردمِ او بود. و برای همین از آنها التماس می‌کند. او واقعاً به فکرِ نجاتِ جانِ خود بود. او واقعاً می‌خواست از این داوری هولناک رهایی پیدا کند. خدا واقعاً ایمانی به او داده بود تا قلباً با شهامت و دلیری روی خود را به سوی یهوه برگرداند و از هلاکت نجات یابد.

اما نکته قابل توجه این است که او به همان اندازه که می‌خواهد خودش از داوری خدا نجات بیابد، به فکرِ خانواده‌اش هم هست. او واقعاً می‌خواهد که خانواده‌اش هم در این نجات عظیم سهم داشته باشند. او می‌خواهد این خبر را با آنان نیز در میان بگذارد.

برای همین پس از اینکه آن دو جاسوس او را ترک می‌کنند، او می‌بایست اعضای خانوادهٔ خودش را پیدا کند و همهٔ آن چیزهایی را که اتفاق افتاده بود با آنها در میان بگذارد. او باید به آنها التماس می‌کرد که به خانه‌اش بیایند تا از هلاکت در امان بمانند. راحاب کاملاً واقف بود که زندگی آنها در خطر است و داوری و هلاکت آنها را تهدید می‌کند.

یکی از نشانه‌های واقعی ایمان حقیقی این است که شخص نسبت به نجات دیگران از هلاکت و داوری، خیلی اهمیت قائل است و نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. او از ته دل آرزو می‌کند که آنها نیز به مسیح ایمان بیاورند.

جورج ویتفیلد، که یکی از رهبران معروف در یکی از بیداری‌های روحانی در آمریکا بود، می‌گوید: "پس از آنکه به مسیح ایمان آوردم، دلم می‌خواست که همه اطرافیان و افرادی را که می‌شناختم، به مسیح هدایت کنم. دوستانی داشتم که زمانی با هم قماربازی می‌کردیم، با هم مرتکب گناهان زشت می‌شدیم و همگی زندگی گناه‌آلودی را دنبال می‌کردیم. اولین چیزی که پس از ایمان آوردن به مسیح کردم، این بود که به منازل آنها رفتم



تا هر طور شده آنها را برای شنیدن خبر خوش انجیل و نجات در مسیح باخبر کنم. تا زمانی که بسیاری از آنها ایمان نیاورده بودند، راحت و قرار نداشتم."

این نشانه بارز یک ایماندار حقیقی است. اینگونه ایمانداران نه فقط به فکر نجات خود هستند، بلکه نجات خانواده و اطرافیان برایشان اهمیت بسزایی دارد. ما شاهد تأثیر راحاب بر خانواده‌اش هستیم. گویا او توانسته بود آنها را به ایمان جدیدش متقاعد کند طوری که آنها نیز ایمان می‌آورند که اگر به خانه راحاب بیایند، از نابودی رهایی پیدا می‌کنند.

چارلز اسپرجن، واعظ بسیار معروف، می‌گوید: "اگر ما افرادی هستیم که برایمان اهمیت ندارد که آنچه را که خود چشیده‌ایم دیگران نیز بچشند و نجاتی را که خود یافته‌ایم دیگران نیز دریافت کنند ... اگر نسبت به این موضوع بی‌تفاوت هستیم، یا هیولایی هستیم که بویی از محبت و انسانیت نبرده و یا ریاکارانی وحشتناک هستیم که فقط وانمود می‌کنیم که ایمانداریم." و بعد، او ادامه می‌دهد که متأسفانه مورد آخر معمولاً بیشتر صدق می‌کند.

هنگامی که ما امتیازات و مزه شیرین رحمت و فیض خدا یعنی هسید را چشیدیم، وقتی درک کردیم که او با محبت بدون شرط و (بر اساس) پیمان نگاهدارنده خودش ما را محبت کرده و از هلاکت و داوری ابدی ما را نجات داده، آیا واقعاً برای ما اهمیت ندارد که دیگرانی که در زیر غضب الهی هستند و به زودی داوری خواهند شد، از این محبت و رحم خدا بی بهره بمانند؟

چند هفته پیش، زنی را دیدم که خدا در زندگی‌اش کارهای عظیمی کرده بود و او را با فیض و محبت خودش از یک سری اسارت‌های گناه‌آلود و قدرتمند آزاد کرده بود. او در حال حاضر در ایمان خودش رشد می‌کند و هر روز آن محبت هسید خدا را تجربه می‌کند. این زن در باره همسایه‌اش می‌گفت که چقدر شخص مذهبی‌ای است، شخصی که تمام سعی و تلاشش به جا آوردن فرامین و مراسم مذهبی است ولی خود مسیح، یعنی این چشمه حیات را ندارد و محبت هسید مسیح را نچشیده است. این دوست برای همسایه خودش واقعاً بار سنگینی بر قلبش احساس می‌کرد. او به من می‌گفت: "هر روز دعا می‌کنم تا خداوند به من نشان دهد که چگونه می‌توانم با این زن درباره مسیح و محبت هسید او صحبت کنم. چطور می‌توانم حقایق آزاد کننده کلام خدا را با او در میان بگذارم؟" این زن، زنی است که قلب راحاب را دارد. خودش ایمان آورده و نجات پیدا کرده ... و حالا آرزوی این است که اطرافیان او هم در این نجات عظیم سهیم باشند. و چه بسا زنان دیگری هستند که برای نجات فرزندان، والدینشان، و بالاخره همسایه و دوستانشان بار دارند. این قلب ایمانداری است که نه فقط خودش این نجات عظیم را دریافت کرده، بلکه می‌خواهد دیگران هم آن را بچشند. اگر شما هم اینچنین باری در خودتان برای دیگران دارید، این نشانه‌ای است از اینکه شما فرزند خدا هستید.

آیا شما هم برای زندگی روحانی و نجات جان و روح اعضای خانواده‌تان از خدا التماس رحمت می‌کنید؟ قطعاً شما نمی‌توانید آنها را نجات بدهید. شما نمی‌توانید آنها را وادار به ایمان آوردن به مسیح کنید. اما می‌توانید مثل راحاب که از آن دو جاسوس درخواست کرد، دعا کنید تا خدا آنها را هم نجات دهد.

و امروز سوال این است که چه کسی در دایره‌المعارف شما نجات در مسیح را ندارد؟ اعضای خانواده؟ دوستان نزدیک؟ چه کسی به این نجات دهنده یعنی عیسی مسیح نیاز دارد؟ آیا از دعا کردن برای آنها خسته شده‌اید؟ آیا از درخواست کردن کلافه شده‌اید؟ نه! نا امید نشوید. به دعا کردن و درخواست کردن از خدا ادامه دهید تا بالآخره روزی آنها نیز محبت عظیم و هسید خدا را بچشند و از هلاکت هولناک ابدی نجات پیدا کنند.

**نازی:** خدا ما را خوانده است تا در نبرد دعا با قدرت خدا مجهز شویم و روزانه برای خانواده‌هایمان، دوستان و اطرافیان مان و مخصوصاً (برای) نسل آینده دعا کنیم.

**سابرینا:** "خداوند، با چشمان اشک‌آلود به حضور تو می‌آییم و برای افرادی که آنها را می‌شناسیم و می‌دانیم که آنها محبت هسید تو را هنوز نچشیده‌اند دعا می‌کنیم. ای خداوند، تو تنها امید نجات آنها از هلاکت ابدی هستی. بر آنها رحم کن تا نجات بیابند. باشد که روزی شهادت دهند که روزی مادر من، خواهر من، خاله من، عمه من، مادر بزرگ من، و دوست من مثل راحاب برای من دعا کرد و من امروز ایمان آورده‌ام. متشکریم خداوند، برای محبت باورنکردنی هسید تو ... محبتی که در آن تا به آخر ایستاده‌ای و هیچ چیز نمی‌تواند ما را از محبت تو که در مسیح خداوند آن را به ما آشکار کردی جدا کند. این محبت را به عزیزان ما هم آشکار کن. در نام قدرتمند عیسی مسیح می‌طلبیم. آمین!"

**نازی:** آنچه در این برنامه‌ها خدمت شما شنوندگان گرامی ارائه می‌شود، تعالیم ناسی دیماس و لگموت، با صدای فارسی سابرینا اصلان است که به سمع شما می‌رسد. ترجمه و تهیه این برنامه‌ها حاصل همکاری دو مؤسسه «دل‌هایمان احیا کن» و «راستی» می‌باشد.